
اندر و هیوود

سیاست

ترجمهٔ عبدالرحمن عالم
استاد دانشگاه تهران



نشرنی

فهرست مطالب

دبیاچه ۱

بخش ۱: نظریه‌های سیاست ۵

فصل اول. سیاست چیست؟	۷
تعریف سیاست	۹
سیاست به مثابه هنر حکومت کردن	۱۰
سیاست به مثابه امور عمومی	۱۴
سیاست به مثابه سازش و اجماع	۱۷
سیاست به مثابه قدرت	۱۸
مطالعه سیاست	۲۱
رویکردهای مطالعه سیاست	۲۱
سنت فلسفی	۲۲
سنت تجربی	۲۳
سنت علمی	۲۳
تحولات تازه	۲۵
آیا مطالعه سیاست می‌تواند علمی باشد؟	۲۷
مفهوم‌ها، الگوها و نظریه‌ها	۲۹
خلاصه فصل	۳۵
پرسش‌هایی برای بحث بیشتر	۳۵
برای مطالعه بیشتر	۳۶

۳۷	فصل دوم. حکومت‌ها، نظام‌ها و رژیم‌ها
۳۸	نظام‌های سنتی طبقه‌بندی
۳۹	چرا نظام‌های سیاسی را طبقه‌بندی می‌کنند؟
۴۱	گونه‌شناسی‌های کلاسیک
۴۳	گونه‌شناسی «سه جهان»
۴۶	رژیم‌های جهان نو
۴۸	چندسالاری‌های غربی
۵۲	دموکراسی‌های جدید
۵۴	رژیم‌های آسیای شرقی
۵۶	رژیم‌های اسلامی
۵۸	رژیم‌های نظامی
۶۰	خلاصه فصل
۶۰	پرسش‌هایی برای بحث بیشتر
۶۱	برای مطالعه بیشتر
۶۳	فصل سوم. ایدئولوژی‌های سیاسی
۶۵	ایدئولوژی سیاسی چیست؟
۶۷	لیبرالیسم
۶۷	عنصرهای لیبرالیسم
۶۹	لیبرالیسم کلاسیک
۷۰	لیبرالیسم مدرن
۷۱	محافظه‌کاری
۷۲	عنصرهای محافظه‌کاری
۷۴	محافظه‌کاری پدرسالارانه
۷۵	راست نو
۷۶	لیبرالیسم نو (نولیبرالیسم)
۷۷	محافظه‌کاری نو (نوکانزروتیسم)
۷۷	سوسیالیسم
۷۸	عنصرهای سوسیالیسم
۸۰	مارکسیسم
۸۱	عنصرهای مارکسیسم
۸۳	کمونیسم ارتدکس
۸۴	مارکسیسم مدرن
۸۵	سوسیال دموکراسی

فهرست مطالب نه

۸۸	راه سوم
۸۹	سنت‌های ایدئولوژیکی دیگر
۸۹	فاشیسم
۹۰	آنارشیزم
۹۱	فمینیسم
۹۲	زیست‌محیط‌گرایی
۹۴	بنیادگرایی دینی
۹۵	پایان ایدئولوژی؟
۹۷	خلاصه فصل
۹۷	پرسش‌هایی برای بحث بیشتر
۹۸	برای مطالعه بیشتر
۹۹	فصل چهارم. دموکراسی
۱۰۱	تعریف دموکراسی
۱۰۲	مردم کیستند؟
۱۰۳	مردم چگونه باید حکومت کنند؟
۱۰۵	دامنه فرمانروایی مردم تا کجا باید باشد؟
۱۰۶	الگوهای دموکراسی
۱۰۷	دموکراسی کلاسیک
۱۰۸	دموکراسی حمایتی
۱۰۹	دموکراسی توسعه‌ای
۱۱۲	دموکراسی خلق
۱۱۴	دموکراسی در عمل: نظرهای رقیب
۱۱۵	دیدگاه پلورالیستی
۱۱۷	دیدگاه نخبه‌گرا
۱۱۹	دیدگاه کورپوراتیستی
۱۲۱	دیدگاه راست نو
۱۲۲	دیدگاه مارکسیستی
۱۲۴	خلاصه فصل
۱۲۴	پرسش‌هایی برای بحث بیشتر
۱۲۵	برای مطالعه بیشتر
۱۲۷	فصل پنجم. دولت
۱۲۹	دولت چیست؟

۱۳۱	نظریه‌های رقیب دربارهٔ دولت
۱۳۲	دولت پلورالیستی
۱۳۵	دولت سرمایه‌داری
۱۳۸	دولت لویاتان
۱۴۰	دولت مردسالار
۱۴۲	نقش دولت
۱۴۲	دولت‌های حداقلی
۱۴۳	دولت‌های توسعه‌گرا
۱۴۴	دولت‌های سوسیال دموکراتیک
۱۴۵	دولت‌های جمع‌گرا
۱۴۶	دولت‌های توتالیتر
۱۴۷	دولت «توخالی»؟
۱۴۷	جهانی‌شدن
۱۴۸	بازسازی دولت
۱۴۹	حکومت‌داری سطح دوم
۱۵۱	خلاصهٔ فصل
۱۵۱	پرسش‌هایی برای بحث بیشتر
۱۵۲	برای مطالعهٔ بیشتر

بخش ۲: ملت‌ها و جهانی‌شدن ۱۵۳

۱۵۵	فصل ششم. ملت‌ها و ناسیونالیسم
۱۵۷	ملت چیست؟
۱۵۸	ملت‌ها به‌مثابه جامعه‌های فرهنگی
۱۶۱	ملت‌ها به‌مثابه جامعه‌های سیاسی
۱۶۴	انواع ناسیونالیسم
۱۶۵	ناسیونالیسم لیبرالی
۱۶۸	ناسیونالیسم محافظه‌کار
۱۷۰	ناسیونالیسم توسعه‌جو
۱۷۳	ناسیونالیسم ضداستعماری
۱۷۶	چندگانگی فرهنگی
۱۷۹	آینده‌ای برای دولت-ملت؟
۱۸۲	خلاصهٔ فصل
۱۸۳	پرسش‌هایی برای بحث بیشتر
۱۸۳	برای مطالعهٔ بیشتر

فهرست مطالب یازده

۱۸۵	فصل هفتم. سیاست جهانی
۱۸۷	فهم سیاست جهان
۱۸۷	ایده‌آلیسم
۱۸۹	رئالیسم
۱۹۲	پلورالیسم
۱۹۳	مارکسیسم
۱۹۵	نظم جهانی در حال تغییر
۱۹۵	ظهور و افول جنگ سرد
۱۹۸	نظم جهانی سده بیست و یکم
۲۰۳	دینامیک جهانی شدن
۲۰۳	گرایش‌های جهانی‌سازی
۲۰۶	جهانی‌شدن: نظریه‌ها و بحث‌ها
۲۱۱	منطقه‌گرایی
۲۱۵	اتحادیه اروپا
۲۲۱	به سوی حکومت جهانی؟
۲۲۴	سازمان ملل متحد
۲۲۸	خلاصه فصل
۲۲۸	پرسش‌هایی برای بحث بیشتر
۲۲۹	برای مطالعه بیشتر
۲۳۱	فصل هشتم. سیاست درون‌ملی
۲۳۳	تمرکزگرایی یا تمرکززدایی؟
۲۳۵	روابط مرکز-پیرامون
۲۳۶	نظام‌های فدرالی
۲۳۷	چرا فدرالیسم؟
۲۳۹	ویژگی‌های فدرالیسم
۲۴۱	ارزیابی فدرالیسم
۲۴۳	نظام‌های تک‌ساخت
۲۴۴	حکومت محلی
۲۴۶	تفویض اختیار
۲۴۹	سیاست قومی و اجتماعی
۲۴۹	پیدایش سیاست قومی
۲۵۳	سیاست اجتماع؟
۲۵۵	خلاصه فصل

۲۵۵	پرسش‌هایی برای بحث بیشتر
۲۵۵	برای مطالعه بیشتر

بخش ۳: تعامل سیاسی ۲۵۷

۲۵۹	فصل نهم. اقتصاد و جامعه
۲۶۰	نظام‌های اقتصادی
۲۶۳	سرمایه‌داری‌های جهان
۲۶۳	سرمایه‌داری بنگاهی
۲۶۶	سرمایه‌داری اجتماعی
۲۶۷	سرمایه‌داری جمعی
۲۶۹	سرمایه‌داری کنترل شده یا بدون کنترل؟
۲۷۱	انواع سوسیالیسم
۲۷۲	سوسیالیسم دولتی
۲۷۴	سوسیالیسم بازار
۲۷۵	آیا «راه سوم» اقتصادی وجود دارد؟
۲۷۷	ساختار و تقسیمات اجتماعی
۲۷۸	طبقه اجتماعی
۲۷۹	پیدایش و نابودی سیاست طبقاتی
۲۸۱	طبقه محروم کیست؟
۲۸۳	نژاد
۲۸۴	جنسیت
۲۸۶	خلاصه فصل
۲۸۶	پرسش‌هایی برای بحث بیشتر
۲۸۷	برای مطالعه بیشتر
۲۸۹	فصل دهم. فرهنگ سیاسی، ارتباط و مشروعیت
۲۹۰	سیاست در ذهن: فرهنگ و ارتباط
۲۹۱	فرهنگ مدنی یا هم‌مونی ایدئولوژیک؟
۲۹۵	رسانه‌های جمعی و ارتباط سیاسی
۳۰۲	فروپاشی سرمایه اجتماعی؟
۳۰۵	مشروعیت و ثبات سیاسی
۳۰۵	مشروعیت بخشیدن به قدرت
۳۰۹	بحران‌های مشروعیت

فهرست مطالب سیزده

۳۱۱	چرا انقلاب می‌شود؟
۳۱۲	نظریه‌های مارکسیستی انقلاب
۳۱۴	نظریه‌های غیر مارکسیستی انقلاب
۳۱۷	خلاصه فصل
۳۱۸	پرسش‌هایی برای بحث بیشتر
۳۱۸	برای مطالعه بیشتر
۳۱۹	فصل یازدهم. نمایندگی، انتخابات و رأی‌دادن
۳۲۱	نمایندگی
۳۲۱	نظریه‌های نمایندگی
۳۲۲	الگوی قیومیت
۳۲۳	الگوی مأموریت
۳۲۶	الگوی سرپرستی
۳۲۷	الگوی همانندی
۳۲۸	انتخابات
۳۳۰	کارکردهای انتخابات
۳۳۲	نظام‌های انتخاباتی: بحث‌ها و اختلاف‌نظرها
۳۴۲	معنای انتخابات چیست؟
۳۴۴	رفتار رأی‌دادن
۳۴۶	نظریه‌های رأی‌دادن
۳۴۶	الگوی همذات‌پنداری با حزب
۳۴۷	الگوی جامعه‌شناختی
۳۴۸	الگوی گزینش عقلانی
۳۴۸	الگوی ایدئولوژی مسلط
۳۵۰	خلاصه فصل
۳۵۰	پرسش‌هایی برای بحث بیشتر
۳۵۱	برای مطالعه بیشتر
۳۵۳	فصل دوازدهم. حزب‌ها و نظام‌های حزبی
۳۵۵	سیاست حزبی
۳۵۶	انواع حزب
۳۶۱	کارکردهای حزب‌ها
۳۶۲	نمایندگی
۳۶۲	تشکیل و عضوگیری نخبگان

۳۶۳	پی‌ریزی هدف‌ها
۳۶۴	بیان و تجمیع منافع
۳۶۴	جامعه‌پذیری و تحرک
۳۶۵	سازمان حکومت
۳۶۵	سازمان حزب: قدرت در کجاست؟
۳۶۹	نظام‌های حزبی
۳۷۰	نظام‌های تک‌حزبی
۳۷۲	نظام‌های دو‌حزبی
۳۷۴	نظام‌های حزب مسلط
۳۷۷	نظام‌های چندحزبی
۳۷۹	زوال حزب‌ها؟
۳۸۲	خلاصه فصل
۳۸۲	پرسش‌هایی برای بحث بیشتر
۳۸۳	برای مطالعه بیشتر
۳۸۵	فصل سیزدهم. گروه‌ها، صاحبان منافع و جنبش‌ها
۳۸۷	سیاست گروهی
۳۸۸	انواع گروه
۳۸۸	گروه‌های جماعتی
۳۸۹	گروه‌های نهادی
۳۸۹	گروه‌های انجمنی
۳۹۲	الگوهای سیاست گروهی
۳۹۲	الگوی پلورالیسم
۳۹۴	الگوی کورپوراتیسم
۳۹۶	الگوی راست نو
۳۹۸	مظاهر سیاست گروهی
۳۹۸	گروه‌های ذی‌نفع چقدر مهم‌اند؟
۴۰۱	گروه‌ها چگونه نفوذ می‌گذارند؟
۴۰۷	جنبش‌های اجتماعی
۴۰۷	جنبش‌های اجتماعی جدید
۴۱۱	خلاصه فصل
۴۱۱	پرسش‌هایی برای بحث بیشتر
۴۱۲	برای مطالعه بیشتر

بخش ۴ : دستگاه حکومت ۴۱۳

۴۱۵	فصل چهاردهم. قانون‌های اساسی، قانون و قوه قضایی
۴۱۷	قانون‌های اساسی
۴۱۸	طبقه‌بندی قانون‌های اساسی
۴۲۵	هدف قانون اساسی
۴۲۶	دادن اختیار به دولت‌ها
۴۲۶	بنیان نهادن ارزش‌ها و هدف‌ها
۴۲۷	فراهم کردن ثبات حکومت
۴۲۹	حفظ آزادی
۴۲۹	مشروعیت بخشی به رژیم‌ها
۴۳۱	آیا قانون‌های اساسی اهمیت دارند؟
۴۳۱	قانون
۴۳۴	قانون، اخلاق و سیاست
۴۳۶	قوه قضایی
۴۳۸	آیا قاضی‌ها سیاسی‌اند؟
۴۳۸	آیا قاضی‌ها سیاست می‌سازند؟
۴۴۳	خلاصه فصل
۴۴۴	پرسش‌هایی برای بحث بیشتر
۴۵۵	برای مطالعه بیشتر
۴۴۵	فصل پانزدهم. مجلس‌های قانون‌گذاری
۴۴۷	نقش مجلس‌های قانون‌گذاری
۴۴۸	نظام‌های پارلمانی و نظام‌های ریاستی
۴۵۲	کارکردهای مجلس‌های قانون‌گذاری
۴۵۲	قانون‌گذاری
۴۵۳	نماینده‌گی
۴۵۴	بررسی دقیق و نظارت
۴۵۶	جذب نیروی سیاسی و تربیت آن‌ها
۴۵۶	مشروعیت بخشی
۴۵۷	ساختار مجلس‌های قانون‌گذاری
۴۵۷	یک یا دو مجلس؟
۴۶۱	نظام‌های کمیته
۴۶۳	اجرای وظایف مجلس‌های قانون‌گذاری

۴۶۳	آیا مجلس‌های قانون‌گذاری سیاست می‌سازند؟
۴۶۸	چرا مجلس‌های قانون‌گذاری رو به زوال‌اند؟
۴۶۸	پیدایش حزب‌های سیاسی منضبط
۴۶۹	حکومت «بزرگ»
۴۶۹	نبود رهبری
۴۷۰	گروه‌های ذی‌نفع و قدرت رسانه‌ها
۴۷۰	برآمدن مجلس‌های قانون‌گذاری؟
۴۷۲	خلاصه فصل
۴۷۲	پرسش‌هایی برای بحث بیشتر
۴۷۳	برای مطالعه بیشتر
۴۷۵	فصل شانزدهم. قوه اجرایی سیاسی
۴۷۷	نقش قوه اجرایی
۴۷۷	مقامات قوه اجرایی
۴۷۹	کارکردهای قوای اجرایی سیاسی
۴۷۹	وظایف تشریفاتی
۴۸۰	رهبری سیاست‌سازی
۴۸۰	رهبری سیاسی مردم
۴۸۱	رهبری اداری
۴۸۱	رهبری بحران
۴۸۲	قدرت در قوه اجرایی: چه کسی رهبری می‌کند؟
۴۸۲	رؤسای جمهوری
۴۸۸	نخست‌وزیرها
۴۹۳	کابینه‌ها
۴۹۶	سیاست رهبری
۴۹۷	نظریه‌های رهبری
۵۰۲	سبک‌های رهبری
۵۰۴	خلاصه فصل
۵۰۴	پرسش‌هایی برای بحث بیشتر
۵۰۵	برای مطالعه بیشتر
۵۰۷	فصل هفدهم. بوروکراسی‌ها
۵۰۹	نظریه بوروکراسی
۵۱۰	الگوی مدیریت عقلانی

فهرست مطالب هفده

۵۱۱	الگوی بلوک قدرت
۵۱۳	الگوی عرضه افزوده منافع بوروکراتیک
۵۱۵	نقش بوروکراسی ها
۵۱۵	کارکردهای بوروکراسی ها
۵۱۶	مدیریت
۵۱۷	نظر مشورتی درباره سیاست
۵۱۷	بیان منافع
۵۱۸	ثبات سیاسی
۵۱۹	سازمان بوروکراسی ها
۵۲۴	قدرت بوروکراتیک: بیرون از کنترل؟
۵۲۴	منابع قدرت بوروکراتیک
۵۲۷	بوروکراسی ها را چگونه می توان کنترل کرد؟
۵۲۸	پاسخگویی سیاسی
۵۳۰	سیاسی کردن
۵۳۲	بوروکراسی های متقابل
۵۳۴	خلاصه فصل
۵۳۴	پرسش هایی برای بحث بیشتر
۵۳۵	برای مطالعه بیشتر
۵۳۷	فصل هیجدهم. ارتش ها و نیروهای پلیس
۵۳۸	ارتش و سیاست
۵۴۰	نقش ارتش
۵۴۰	کارافزار جنگ
۵۴۲	ضامن نظم داخلی
۵۴۴	گروه ذی نفع
۵۴۶	جایگزین فرمانروایی غیرنظامی
۵۴۸	کنترل ارتش
۵۵۱	ارتش چه وقت قدرت را به دست می گیرد؟
۵۵۵	پلیس و سیاست
۵۵۶	نقش های پلیس
۵۵۷	مراقبت پلیسی مدنی
۵۵۸	مراقبت پلیسی سیاسی
۵۵۹	دولت پلیسی
۵۶۱	کنترل سیاسی و پاسخگو بودن

۵۶۴ خلاصه فصل
۵۶۴ پرسش‌هایی برای بحث بیشتر
۵۶۵ برای مطالعه بیشتر

بخش ۵ : سیاست و عملکرد ۵۶۷

۵۶۹ فصل نوزدهم، فرایند سیاست و عملکرد نظام
۵۷۱ فرایند سیاست
۵۷۱ نظریه‌های تصمیم‌گیری
۵۷۲ الگوهای بازیگر خردمند
۵۷۳ الگوهای افزایش‌دهنده
۵۷۴ الگوهای سازمان بوروکراتیک
۵۷۵ الگوهای سیستم باورها
۵۷۷ مرحله‌های فرایند سیاست
۵۷۸ آغاز سیاست
۵۸۰ تدوین سیاست
۵۸۳ اجرای سیاست
۵۸۵ ارزیابی سیاست
۵۸۷ عملکرد نظام
۵۸۷ عملکرد ثبات
۵۸۹ عملکرد مادی
۵۹۲ عملکرد شهروندی
۵۹۳ عملکرد دموکراسی
۵۹۶ خلاصه فصل
۵۹۶ پرسش‌هایی برای بحث بیشتر
۵۹۷ برای مطالعه بیشتر

۵۹۹ واژه‌نامه
۶۰۷ دانشواژه
۶۳۱ کتابنامه
۶۴۷ نمایه

دیباچه

این کتاب مقدمه‌ای جامع و روزآمد برای مطالعه سیاست فراهم می‌کند. کتاب حاضر چنان طراحی شده است که برای دانشجویانی که درس‌های گوناگونی را در رشته علم سیاست می‌گذرانند، و نیز برای خوانندگان علاقه‌مند به سیاست، سودمند باشد.

سیاست، سرسختانه (و با شکوه تمام) در برابر سکون مقاومت می‌کند. این اندیشه که شتاب تاریخ رو به افزایش است فقط نشانه بیماری اضطراب سده بیستمی نبود؛ در یک معنا، تاریخ به واقع شتابان‌تر می‌شود. برای مثال، دهه‌های پایانی سده بیستم شاهد فروپاشی کمونیسم، پایان جنگ سرد، پیدایش اقتصاد جهانی، انقلاب فناوریانه در تولید و ارتباطات و خیزش اسلام سیاسی بود. در واقع، به نظر می‌رسد که در نوعی «پسا جهان» زندگی می‌کنیم؛ اندیشه‌هایی مانند پسامدرنیسم، پسامادی‌گرایی، پسافوردیسم، پساسوسیالیسم و پساصنعت‌گرایی با هم رقابت می‌کنند تا نشان دهند کدام پاره و چقدر از جهانی که می‌شناختیم اینک از بین رفته است. با این حال، همه چیز در حال دگرگونی پیوسته و سردرگمی نیست. ممکن است شتاب دگرگونی افزایش یافته باشد، اما برخی جنبه‌های زندگی اجتماعی و ویژگی‌های مهم چشم‌انداز سیاسی نشان داده‌اند که در برابر دگرگونی به طور چشمگیری انعطاف‌پذیرند. از این رو، با این‌که کتاب حاضر به تحولات مدرنی مانند جهانی شدن، رشد فمینیسم و سیاست‌های حامی محیط زیست، بسیار اهمیت می‌دهد، جوشش ناگهانی ناسیونالیسم قومی و پیدایش جنبش‌های اجتماعی نو، رویکردهای متعارف به علم سیاست در آن نادیده گرفته نشده‌اند، و سهم متفکران کلاسیک، مانند افلاطون (Plato)، ارسطو، مارکس (Karl Marx) و میل نیز فراموش نشده است.

چاپ دوم کتاب بحث گسترده‌تری را درباره شماری از موضوعها مطرح می‌کند و نیز مطالبی بر اطلاعات حواشی و نمودارهای آن افزوده شده است. این موضوعها شامل ماهیت جهانی شدن، تأثیر رسانه‌های جمعی و پیدایش قالب‌های تازه ارتباطات سیاسی، «راه سوم» به مثابه پروژه‌ای

ایدئولوژیکی، منطقه‌ای شدن، دموکراتیک کردن، و گذار از حکومت به حکومت‌داری است. با این حال، کتاب حاضر همچنان رهیافتی کل‌نگرانه دارد و می‌کوشد تمایزات کلی تحلیل سیاسی را تشریح کند، و نیز مسائل مورد توجه مشترک تمام علاقه‌مندان به سیاست را برجسته سازد، و نیز در تلاش برای پرکردن شکاف بین فلسفه سیاسی و علم سیاست، بین نظریهٔ هنجاری و نظریهٔ تجربی پیوندهایی برقرار کرده است. به‌علاوه، این کتاب، به جای منظر کشور به کشور یا نظام به نظام، منظری به‌واقع بین‌المللی را برگزیده است.

کتاب سیاست بر اساس پنج مضمون اصلی سازمان‌دهی شده است. بخش ۱، که دربارهٔ نظریه‌های سیاسی است، به آن دسته از مسائل مفهومی و روش‌شناختی می‌پردازد که زیربنای مطالعهٔ سیاست را تشکیل می‌دهد، و بنابراین به صورت مقدمهٔ نظریه‌ها و اندیشه‌هایی به کار می‌آید که در سراسر کتاب مطرح شده‌اند. بخش ۲، که دربارهٔ ملت‌ها و جهانی شدن است، نقش و اهمیت دولت-ملت را، به‌ویژه به لحاظ بین‌المللی شدن و پیدایش سیاست‌های جهانی، مورد بحث قرار می‌دهد. بخش ۳، که دربارهٔ تعامل سیاسی است، به پیوندهای بین جهان سیاسی و جهان غیرسیاسی و به کانال‌های ارتباطی بین حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان می‌پردازد. بخش ۴، که راجع به دستگاه حکومت است، آن فرایندهای نهادی و سیاسی‌ای را بررسی می‌کند که هم بر ماهیت حکومت و هم بر سبک عملکرد آن اثر می‌گذارند. بخش ۵، که دربارهٔ سیاست و عملکرد است، به تحلیل چگونگی ساختن سیاست و داوری راجع به عملکرد نظام‌های سیاسی می‌پردازد، و از این‌رو باز با مسائل نظری و ایدئولوژیک بررسی شده در بخش ۱ پیوند می‌یابد.

هر فصل کتاب، با فهرستی از مضامین اصلی و مجموعه‌ای از پرسش‌ها آغاز می‌شود که به موضوع‌های اصلی مطرح در آن فصل مربوط‌اند. در آخر هر فصل نیز خلاصه‌ی فصل، پرسش‌هایی برای بحث بیشتر، و منابعی برای مطالعهٔ بیشتر آورده شده است. در تمام متن کتاب، اطلاعات دیگری نیز در قالب تعلیقات و اطلاعات حواشی ارائه شده است. خلاصهٔ شرح زندگی متفکران سیاسی مهم و شخصیت‌های شاخص سیاسی، همراه با توضیحی دربارهٔ نقش یا اهمیت آن‌ها در عرصهٔ نظریه آورده شده است. تعلیقاتی که زیر عنوان «مفهوم» می‌آیند، شرحی کامل‌تر دربارهٔ اصطلاحات و مفاهیم مهم سیاسی – به‌ویژه دربارهٔ آن‌هایی که معنای پیچیده یا مجادله‌انگیزی دارند – ارائه می‌کنند. علاوه بر این، تعلیقاتی که زیر عنوان «شناخت بیشتر» در داخل چهارگوش می‌آیند، شناخت بیشتری راجع به نظریه‌ها و رویکردهای خاص، یا شرحی کلی از بحث‌ها و استدلال‌های مربوط فراهم می‌کنند. این مطالب با تأکید بر خصلت به‌هم‌بستهٔ علم سیاست، کاملاً چند مرجعی‌اند. اصطلاح‌نامه‌ای حاوی تعاریف تمام اصطلاحات و مفاهیم مهم متن در پایان کتاب آمده است. اطلاعات کتاب‌شناسی مراجع متن (به‌جز مراجعی که فقط در چهارگوش‌ها به آن‌ها اشاره شده است) همراه با مشخصات کامل دیگر آثار مربوط، در پایان کتاب وجود دارد. بخش جدید وب‌سایت در ویراست دوم کتاب معرفی شده است که می‌توان آن را در نشانی www.palgrave.com/foundations/heywood یافت.

این وبسایت حاوی نشانی‌های سودمند دیگر، یادداشت‌های فصل‌ها، پرسش‌ها (با پاسخ‌ها) و اطلاعات تکمیلی است.

مایلم از منتقدان دانشگاهی‌ای که دربارهٔ پیش‌نویس‌های این اثر نظر دادند صمیمانه سپاسگزاری کنم — از جان گرینوی (John Greenaway)، واین‌گرانت (Wyn Grant)، کریس براون (Chris Brown) و گری استوکر (Gerry Stoker). توصیه‌ها و انتقادهای آن‌ها هم سازنده و هم خردمندانه بود، و بی‌تردید در موردهایی کتاب را بهتر کردند. بحث با همکاران دانشگاهی و دوستان، به ویژه کازن و داگ وودوارد (Karon and Doug Woodward)، نیز کمک کرد تا اندیشه‌ها و مباحث دقیق‌تر شوند. ناشران من، فرانسیس آرنولد (Frances Arnold)، استیون کندی (Steven Kennedy) و سوزانا بری‌وود (Suzannah Burywood)، با پشتکار از من حمایت و تشویق کردند، و با خوشحالی می‌گویم که این حمایت، در مواقع لزوم، با شکیبایی همراه بود. اما صمیمانه‌ترین سپاس قلبی من، مثل همیشه، باید نثار همسرم، جین، شود. او نه تنها مسئولیت آماده‌سازی نسخهٔ تایپی این کتاب را به تنهایی عهده‌دار شد، بلکه در مورد سبک کار و محتوای کتاب نظرهای اصلاحی داد، که به‌خصوص وقتی متن در معرض خطر لغزیدن به ورطهٔ عدم انسجام بود مفید واقع می‌شد. این کتاب را به پسرانم، مارک و رایین، اهدا می‌کنم.

اندرو هیوود، ۲۰۰۲

بخش ۱

نظریه‌های سیاست

فصل اول

سیاست چیست؟

تعریف سیاست ۹

سیاست به مثابه هنر حکومت کردن ۱۰

سیاست به مثابه امور عمومی ۱۴

سیاست به مثابه سازش و اجماع ۱۷

سیاست به مثابه قدرت ۱۸

مطالعه سیاست ۲۱

رویکردهای مطالعه سیاست ۲۱

آیا مطالعه سیاست می تواند علمی باشد؟ ۲۷

مفهومها، الگوها و نظریه ها ۲۹

خلاصه فصل ۳۵

پرسش هایی برای بحث بیش تر ۳۵

برای مطالعه بیش تر ۳۶

«انسان ذاتاً حیوانی سیاسی است.»

ارسطو (Aristotle)، سیاست، ۱ (Politicis, 1)

سیاست مهیج است، زیرا مردم اختلاف نظر دارند. اختلاف نظر آن‌ها بر سر مواردی چون موارد زیر است، چگونه باید زندگی کرد؟ چه کسی باید چه چیزی به دست آورد؟ قدرت و منابع دیگر چگونه باید توزیع شود؟ آیا جامعه باید بر همکاری مبتنی باشد یا بر درگیری؟ مردم دربارهٔ چگونگی حل این‌گونه مسائل هم اختلاف نظر دارند: تصمیم‌های جمعی را چگونه باید گرفت؟ چه کسی باید حق تصمیم‌گیری داشته باشد؟ میزان نفوذ هر کس چقدر باید باشد؟ و مانند آن‌ها. به نظر ارسطو، همین چیزهاست که سیاست را بدل به ارباب علوم می‌کند: یعنی تنها و تنها فعالیتی که انسان‌ها از طریق آن می‌کوشند زندگی‌شان را بهتر کنند و جامعهٔ خوبی به وجود آورند. مهم‌تر از این‌ها، سیاست فعالیتی اجتماعی است. همیشه مبتنی بر گفت‌وگو است و هرگز تک‌گو نبوده است. افراد تنهایی مانند رابینسن کروزئه (Robinson Crusoe) ممکن است بتوانند اقتصادی ساده به وجود آورند، هنر بیافرینند، و امثال آن، اما نمی‌توانند در تنهایی خود به سیاست بپردازند. سیاست با بودن فرد دوم آغاز می‌شود. با این حال، اختلاف نظری که در دل سیاست نهفته است، به ماهیت موضوع و تصمیم‌گیری در مورد چگونگی بررسی آن نیز تعمیم می‌یابد. مردم، هم دربارهٔ چیزی که تعامل اجتماعی را «سیاسی» می‌سازد، و هم در این مورد که چگونه می‌توان فعالیت سیاسی را به بهترین صورت تحلیل کرد و توضیح داد، با هم اختلاف نظر دارند.

موضوع‌های اصلی این فصل عبارت‌اند از:

- ویژگی‌هایی که سیاست را نوعی فعالیت معرفی می‌کنند کدام‌اند؟
- متفکران و مکتب‌های گوناگون «سیاست» را چگونه درک کرده‌اند؟
- آیا سیاست درون همهٔ نهادهای اجتماعی رخ می‌دهد یا فقط در برخی از آن‌ها؟
- برای بررسی سیاست به منزلهٔ رشته‌ای دانشگاهی چه رویکردهایی اتخاذ شده است؟
- آیا بررسی سیاست می‌تواند علمی باشد؟
- مفاهیم، الگوها و نظریه‌ها چه نقشی در تحلیل سیاسی ایفا می‌کنند؟

تعریف سیاست

سیاست، در گسترده‌ترین معنای خود، فعالیتی است که مردم از طریق آن قواعد کلی زندگی خود را تعیین، حفظ و اصلاح می‌کنند. اگرچه سیاست موضوعی دانشگاهی نیز هست (گاهی در زبان انگلیسی واژه سیاست با حرف P بزرگ و به صورت Politics نوشته می‌شود)، به‌خوبی روشن است که رشته مذکور مطالعه همان بررسی‌کننده فعالیت پیش‌گفته است. از این رو، سیاست با پدیده‌های درگیری^۱ و همکاری^۲ پیوند تنگاتنگ دارد. از یکسو، وجود عقاید رقابتگر، خواست‌های متفاوت، نیازهای متناقض و منافع متضاد، دربارهٔ قاعده‌هایی متناقض که مردم طبق آن‌ها زندگی می‌کنند اختلاف نظر به وجود می‌آورند؛ و از سوی دیگر، مردم تشخیص می‌دهند که برای اثر گذاشتن بر این قاعده‌ها، یا تضمین رعایت آن‌ها، باید با یکدیگر همکاری کنند - به همین سبب هانا آرنهت (Hannah Arendt) (نک. ۱۶) قدرت سیاسی را «عمل کردن هماهنگ» تعریف کرد. به این دلیل است که اغلب سیاست را در اصل فرایند حل درگیری دانسته‌اند، که در آن دیدگاه‌های مخالف یا منافع متضاد با یکدیگر سازش می‌کنند. با این حال، بهتر است سیاست در این معنای گسترده، کوشش برای حل درگیری تلقی شود نه دستاورد آن، چراکه همهٔ درگیری‌ها را نمی‌توان حل کرد. با این حال، حضور گریزناپذیر تنوع (همه مانند هم نیستیم) و کم بود (هرگز چیزها به قدر کافی نیستند)، باعث می‌شود که سیاست ویژگی ناگزیر شرایط انسان باشد.

با این همه، در هر کوششی برای روشن کردن معنای «سیاست» باید به دو مشکل بزرگ رسیدگی شود. نخستین آن‌ها، انبوه تداعی‌های این واژه در زبان روزمره است؛ به سخن دیگر، سیاست اصطلاحی «پرمعنی» است. نظر به این‌که بیش‌تر مردم مثلاً اقتصاد، جغرافیا، تاریخ و زیست‌شناسی را صرفاً موضوعاتی دانشگاهی می‌دانند، کم‌اند کسانی که بدون هیچ پیش‌پنداشتی با سیاست روبه‌رو شوند. برای مثال، بسیاری ناخودآگاه می‌پندارند که دانشجویان و استادان سیاست باید به طریقی آدم‌های متعصبی باشند و به آسانی باور نمی‌کنند که می‌توان به روشی بی‌طرفانه و بی‌تعصب به موضوع سیاست پرداخت. بدتر از آن این‌که معمولاً سیاست واژه‌ای «ناپاک» تلقی می‌شود: از یکسو تصاویری از گرفتاری، ناآرامی و حتی خشونت را به ذهن می‌آورد، و از سوی دیگر نیرنگ، به بازی گرفتن و دروغ گفتن به دیگران را. و این تداعی‌ها تازه نیستند. خیلی پیش از این، در سال ۱۷۷۵، ساموئل جانسن (Samuel Johnson) سیاست را با این گفته غیرقابل طرح اعلام کرد: «سیاست چیزی نیست مگر وسیله‌ای برای ایجاد شورش در دنیا» و این در حالی است که در سدهٔ نوزدهم، هنری آدامز (Henry Adams)، تاریخ‌نویس امریکایی، سیاست را «سازمان نظام‌مند دشمنی‌ها» دانست. بنابراین، هر کوششی برای تعریف سیاست، مستلزم تلاش برای

۱. conflict، رقابت میان نیروهای مخالف، که نشان‌دهندهٔ گوناگونی عقاید، ترجیحات، نیازها یا منافع است.

۲. cooperation، با یکدیگر کارکردن؛ دست یافتن به هدف‌ها از راه اقدام جمعی یا مشترک.

رهانیدن آن از چنین تداعی‌هایی است. به‌طور معمول، این کار یعنی کوشش برای نجات اصطلاح مذکور از بدنامی، از طریق پذیراندن این اندیشه که سیاست فعالیتی ارزشمند، و حتی ستودنی است.

مسئله دوم، که حل آن دشوارتر نیز هست، آن است که حتی برجستگان سیاسی هم نمی‌توانند بر سر این توافق کنند که موضوع علم سیاست چیست. سیاست به صورت‌های گوناگونی تعریف می‌شود، مانند: اعمال قدرت، اعمال اقتدار، گرفتن تصمیم‌های جمعی، توزیع منابع کمیاب، فریب و به بازی گرفتن، و مانند آن‌ها. تعریفی که کتاب حاضر از سیاست ارائه می‌کند چنین است: «ایجاد، حفظ و اصلاح قواعد کلی اجتماعی»؛ مزیت تعریف مذکور آن است که آن قدر فراگیر است که، اگر نه همه، بیش‌تر تعریف‌های متعارض را در برگیرد. اما وقتی این تعریف تجزیه و تحلیل، یا در معنای آن موشکافی می‌شود، دشواری‌هایی پدید می‌آید. برای مثال، آیا واژه «سیاست» به شیوه خاصی دلالت دارد که بنابر آن قاعده‌ها مقرر، حفظ یا اصلاح می‌شوند (یعنی، به‌طور مسالمت‌آمیز، از راه بحث)، یا به همه این‌گونه فرایندها؟ به‌همین ترتیب، آیا سیاست در همه زمینه‌ها و نهادهای اجتماعی عمل می‌کند، یا فقط در برخی از آن‌ها (یعنی در حکومت و زندگی عمومی)؟

از این منظر، سیاست را می‌توان مفهومی «از بنیاد متعارض» دانست (نک. ۳۰)، به این معنا که اصطلاح مذکور چندین معنای قابل قبول یا صحیح دارد. از سوی دیگر، این دیدگاه‌های متفاوت ممکن است صرفاً شامل برداشت‌هایی متعارض از یک مفهوم واحد باشند - که ضرورتاً مبهم است. خواه با مفاهیم رقیب سروکار داشته باشیم یا با برداشت‌های جایگزین، بحث درباره این‌که «سیاست چیست؟» ارزش پیگیری دارد، چرا که برخی از عمیق‌ترین اختلاف‌های فکری و ایدئولوژیک در مطالعات علمی مربوط به این موضوع را آشکار می‌کند. نظرهای متفاوت مربوط به سیاست که این‌جا بررسی می‌شوند عبارت‌اند از:

- سیاست به مثابه هنر حکومت کردن

- سیاست به مثابه امور عمومی

- سیاست به مثابه سازش و اجماع

- سیاست به مثابه قدرت و توزیع منابع

سیاست به مثابه هنر حکومت کردن

می‌گویند بیسمارک (Bismark)، صدراعظم آلمان در رایش‌تاگ آلمان گفته بود: «سیاست علم نیست... بلکه هنر است». هنری که بیسمارک در ذهن داشت، هنر حکومت کردن بود، یعنی اعمال نظارت از درون جامعه از راه اتخاذ و اجرای تصمیم‌های جمعی. شاید این تعریف کلاسیک سیاست باشد، که از معنای اولیه اصطلاح مذکور در یونان باستان برآمده است.

معادل انگلیسی واژه سیاست، یعنی politics، از واژه «polis»^۱ مشتق شده که معنای لغوی آن دولت شهر است. جامعه یونان باستان از چندین مجموعه مستقل از دولت شهرها تشکیل شده بود، که هر یک نظام حکومتی خاص خود را داشت. آتن، بزرگ‌ترین و پرنفوذترین این دولت شهرها بود، و اغلب گهواره حکومت دموکراتیک توصیف شده است. از این لحاظ، سیاست را می‌توان امور مربوط به polis تلقی کرد. در واقع، «چیزی که به polis مربوط می‌شود». بنابراین، شکل جدید تعریف مذکور می‌تواند چنین باشد: «چیزی که به دولت (نک. ۱۳۰) مربوط می‌شود». چنین برداشتی از سیاست در کاربرد روزانه این اصطلاح به روشنی دیده می‌شود: وقتی کسی مقامی دولتی دارد می‌گویند «در کار سیاست است»، یا وقتی می‌خواهد به مقامی دولتی برسد می‌گویند «دارد وارد سیاست می‌شود». علم سیاست دانشگاهی نیز به ماندگاری این تعریف یاری کرده است.

این عقیده که سیاست «چیزی مربوط به دولت است» از بسیاری جهات نظر سنتی این رشته از دانش است، که در گرایش مطالعات دانشگاهی به بررسی کارکنان و دستگاه حکومت بازتاب یافته است. بررسی سیاست اساساً بررسی حکومت، یا خلاصه‌تر از آن، بررسی اعمال اقتدار* است. دانشمند سیاسی اثرگذار امریکایی، دیوید ایستن (David Easton, 1979, 1981) که سیاست را «تخصیص مقتدرانه ارزش‌ها» تعریف کرد، در نوشته‌های خود از عقیده فوق حمایت می‌کرد. منظور او این بود که سیاست فرایندهای گوناگونی را دربرمی‌گیرد که حکومت از طریق آن‌ها به فشارهای جامعه بزرگ‌تر، به ویژه با توزیع سودها، پاداش‌ها یا کیفرها، پاسخ می‌دهد. بنابراین، «ارزش‌های مقتدرانه» آن‌هایی‌اند که در جامعه بسیار پذیرفته شده‌اند، و توده شهروندان آن‌ها را الزامی می‌دانند. در این دیدگاه، علم سیاست با «سیاست» (policy) (نک. ۵۷۱)، پیوند دارد: یعنی با تصمیم‌های رسمی یا مقتدرانه‌ای که برنامه عمل را برای سراسر جامعه مقرر می‌کند.

با این حال، چیزی که درباره این تعریف تکان دهنده است، آن است که دیدگاهی بسیار محدود از سیاست ارائه می‌دهد. سیاست چیزی است که در پولیتی^۲ رخ می‌دهد، یعنی در نظامی از سازمان

مفاهیم **اقتدار (authority):** ساده‌ترین تعریف از اقتدار «قدرت مشروع» است. در حالی که قدرت توانایی تأثیر گذاشتن بر رفتار دیگران است، اقتدار حق تأثیر گذاشتن است. بنابراین، اقتدار مبتنی بر وظیفه پذیرفته شده اطاعت کردن است، نه بر شکلی از اجبار یا فریبکاری. در این معنا، اقتدار عبارت است از قدرت پنهان شده در مشروعیت یا حقانیت. وبر (نک. ۳۰۶)، براساس زمینه‌های متفاوت شکل‌گیری اطاعت، سه گونه اقتدار را شناسایی کرد اقتدار سنتی ریشه در تاریخ دارد؛ اقتدار کارزماتیک از شخصیت فردی برمی‌آید؛ و اقتدار قانونی-عقلانی مبتنی بر مجموعه‌ای از قاعده‌های غیرشخصی است (نگاه کنید به بخش مشروعیت بخشیدن به قدرت، ۹-۳۰۵).

۱. پولیس، (یونانی)، دولت شهر؛ به‌طور سنتی به عالی‌ترین و مطلوب‌ترین شکل سازمان اجتماعی دلالت می‌کند.
 ۲. polity، جامعه‌ای که با کاربرد اقتدار سیاسی سازمان یافته است؛ و به نظر ارسطو، حکمرانی عده زیاد به سود همه مردم.

اجتماعی که بر دستگاه حکومت تمرکز یافته است. بنابراین، سیاست در اتاق‌های هیئت دولت، در مجالس قانون‌گذاری، در وزارتخانه‌ها و مانند آن‌ها عملی می‌شود، و فقط گروه محدود و خاصی از مردم، به ویژه سیاستمداران، کارمندان دولت، ولایست‌ها (Lobbyists) یا نفوذگذاران، با آن سروکار دارند. این بدان معناست که می‌توان بیش‌تر مردم، نهادها و فعالیت‌های اجتماعی را «بیرون» از سیاست دانست. شرکت‌ها، مدرسه‌ها و سایر نهادهای آموزشی، گروه‌های اجتماعی، خانواده‌ها و مانند آن‌ها در این معنا «غیرسیاسی» اند، زیرا در «مدیریت کشور» دخیل نیستند. بر همین اساس، به تصویر کشیدن سیاست به مثابه فعالیتی اساساً بسته به دولت، نادیده گرفتن اهمیت فزاینده تأثیرات بین‌المللی یا جهانی، مانند تأثیر فناوری فراملی و شرکت‌های چندملیتی، بر زندگی جدید است. در این معنا، این تعریف از سیاست بازمانده از روزگار دولت-ملت (نک. ۱۷۹) است که هنوز می‌توان آن را عاملی مستقل در امور جهان دانست. به علاوه، روزبه‌روز بیش‌تر معلوم می‌شود که حکومت‌ها دیگر نمی‌توانند وظیفه اداره جوامع پیچیده را به راحتی انجام دهند، بلکه مجموعه‌ای بزرگ مرکب از بخش خصوصی و عمومی، برای این کار لازم است. این وضع در این اندیشه بازتاب یافته است که «حکومت داری»^{*} دارد جای حکومت را می‌گیرد.

اما، این تعریف را می‌توان محدودتر هم کرد. گرایش آشکار به هم معنی تلقی کردن سیاست با سیاست حزبی حاکی از همین امر است. به سخن دیگر، عرصه «امر سیاسی» به آن بازیگران دولتی ای محدود شده است که انگیزه‌هایشان آگاهانه از باورهای ایدئولوژیک ناشی می‌شود و می‌خواهند این باورها را با عضو شدن در سازمان‌های رسمی، مانند حزب سیاسی، پیش ببرند. در این معناست که سیاستمداران را «سیاسی» توصیف می‌کنند، درحالی‌که کارمندان را «غیرسیاسی» می‌دانند، البته تا آن زمان که آن‌ها به روشی بی‌طرفانه در حوزه حرفه خود عمل کنند. به همین ترتیب، قاضی‌ها را چهره‌های «غیرسیاسی» می‌دانند که قانون را بی‌طرفانه و براساس شواهد موجود تفسیر می‌کنند، اما اگر قضاوت‌شان تحت تأثیر ترجیحات شخصی یا هر شکل دیگری از جانبداری باشد، ممکن است به «سیاسی بودن» متهم شوند.

مفاهیم **حکومت داری (governance):** حکومت داری اصطلاحی گسترده‌تر از حکومت (نک. ۳۹) است. اگر چه این اصطلاح هنوز تعریف جاافتاده یا قابل توافقی ندارد، اما در گسترده‌ترین معنا، به شیوه‌های گوناگون هماهنگ‌سازی زندگی اجتماعی اشاره می‌کند. بنابراین، حکومت را می‌توان یکی از نهادهای درگیر در امر حکومت داری دانست؛ امکان «حکومت داری بدون حکومت کردن» وجود دارد (Rhodes, 1996). ابزارهای اصلی حکومت داری عبارت‌اند از بازارها، سلسله‌مراتب‌ها و شبکه‌ها. کاربرد گسترده‌تر این اصطلاح نمایانگر ابهام تمایز دولت/جامعه است، که از دگرگونی‌هایی مانند ایجاد شکل‌های جدید مدیریت عمومی، رشد شراکت بخش‌های خصوصی و عمومی، اهمیت فزاینده شبکه‌های سیاست (نک. ۵۸۰)، و تأثیر بیش‌تر سازمان‌های فراملی و فروملی («حکومت داری چند سطحی»)، نتیجه می‌شود. درحالی‌که برخی حکومت داری را با انتقال از سازوکارهای فرماندهی و کنترل به اعتماد و اتکا بر مشورت و چانه زنی مربوط می‌دانند، نظر عده‌ای دیگر این است که حکومت داری بر ترجیح «کم‌تر حکومت کردن» و بازار آزاد دلالت می‌کند.

نیکولو ماکیاولی (Niccolo Machiavelli) (۱۴۶۹-۱۵۲۷)

سیاستمدار و نویسنده ایتالیایی. فرزند یک وکیل دعاوی، که دانش او از زندگی عمومی حاصل زندگی که گاه ناامن در شهر فلورانس بود که از لحاظ سیاسی شهری ناآرام، محسوب می‌شد. او در مقام دبیر دوم شورای صلح و آزادی کسار کرد (۱۴۹۸-۱۵۱۲) و بارها برای مأموریت‌های سیاسی به فرانسه، آلمان و سراسر ایتالیا فرستاده شد. پس از بازگشت فرمانروایی مدیچی (Medici)، ماکیاولی مدت کوتاهی زندانی شد و سپس به کار نویسندگی رو آورد. مهم‌ترین نوشته او شهریار (*The prince*) است که در ۱۵۳۱ منتشر شد و از مشاهدات دست اول ماکیاولی از کشورداری چزاره بورجا (Cesare Borgia) و از سیاست قدرت که در دوره او حاکم بود، برآمده بود. این کتاب برای راهنمایی شهریار آینده ایتالیای متحد نوشته شد. صفت «ماکیاولی» بعدها به معنای «حیله‌گری و دورویی» به کار برده شد.

پیوند بین سیاست و امور دولت نیز به تشریح دلیل این موضوع کمک می‌کند که چرا این‌قدر تصورات منفی یا تحقیرکننده درباره سیاست وجود دارد. براساس تفکر عامه، علت آن است که سیاست با فعالیت‌های سیاستمداران بستگی تنگاتنگی دارد. به بیان صریح، سیاستمداران اغلب ریاکاران قدرت‌طلبی تلقی می‌شوند که جاه‌طلبی‌های شخصی را پشت لفاظی درباره خدمات عمومی و عقاید ایدئولوژیک پنهان می‌کنند. در واقع، در دوران مدرن هر چه رسانه‌ها نمونه‌های فساد و نادرستی سیاستمداران را مؤثرتر افشا کرده‌اند، چنین تصویری از آن‌ها عمومی‌تر شده، و پدیده سیاست ستیزی^۱ اوج گرفته است. مخالفت با نیروی کار و تشکیلات حیات متعارف سیاسی، ریشه در این دیدگاه دارد که سیاست فعالیت سودجویانه، ریاکارانه و غیراخلاقی است و این دیدگاه، در عبارت‌های تحقیرآمیزی مانند «سیاسی‌کاری» و «زدویند سیاسی» به روشنی دیده می‌شود. پیشینه این دیدگاه درباره سیاست را گاه به نوشته‌های نیکولو ماکیاولی مربوط می‌دانند که در کتاب *شهریار* (1961 [1531]) شرحی کاملاً واقع‌گرایانه از سیاست داد و توجه همه را به استفاده رهبران سیاسی از حیله، ستم و تقلب جلب کرد.

این دیدگاه منفی درباره سیاست مبین برداشتی اساساً لیبرالی است مبنی بر این‌که، چون افراد سودجویند، قدرت^۲ سیاسی فاسدکننده است، زیرا سیاست آن‌هایی را که «قدرت دارند» برمی‌انگیزد

مفاهیم **قدرت (power):** در گسترده‌ترین معنا، توانایی به دست آوردن نتیجه‌ای مطلوب است، و گاه به صورت «قدرت» انجام دادن کار به آن اشاره می‌شود. قدرت انجام کار شامل هر کاری است، از توانایی زنده ماندن گرفته تا توانایی حکومت در پیشبرد رشد اقتصادی. اما در سیاست، منظور از قدرت یک رابطه است: یعنی، توانایی تأثیر گذاشتن بر رفتار دیگران به صورتی که خواست آن‌ها نباشد. این معنای قدرت را با اصطلاح «قدرت بر» مردم مشخص می‌کنند. به بیان دقیق‌تر، قدرت با توانایی کیفر دادن و پاداش دادن پیوند دارد که آن را نه به «نفوذ» که شامل ترغیب و تشویق منطقی است، بلکه به اعمال زور یا دستکاری نزدیک‌تر می‌کند. (همین‌طور نک. صورت‌های قدرت در شناخت پیش‌تر، ۱۹-۲۰).

۱. anti-politics، مخالفت با روندهای رسمی و مستقر سیاسی، با مشارکت نکردن، پشتیبانی از حزب‌های مخالف نظام، یا اقدام مستقیم.

تا از موقعیتی که دارند به سود خود و به زیان دیگران بهره برند. این نظر در جمله قصار لرد آکتون (Lord Acton) (۱۸۳۴-۱۹۰۲) به خوبی بیان شده است: «قدرت فاسد می‌کند، و قدرت مطلق، مطلقاً فاسد می‌کند». با این حال، اندک کسانی که چنین نظری درباره سیاست دارند تردید می‌کنند در این‌که آیا فعالیت سیاسی ویژگی ناگزیر و پایدار حیات اجتماعی است. با آن‌که شاید بعضی از سیاستمداران آلوده باشند، این نکته عموماً - اگرچه با اکراه - پذیرفته شده است که آن‌ها همیشه به حرف‌های ما توجه دارند. جامعه، بدون سازوکار توزیع ارزش‌های مقتدرانه ممکن است، آن‌چنان‌که اولین نظریه پردازان قرارداد اجتماعی مطرح کردند، دچار جنگ داخلی همه با یکدیگر شود. (نک. ۱۳۲) بنابراین، کار اصلی از کار انداختن سیاست و به پایان رساندن آن نیست، بلکه تضمین این موضوع است که سیاست در چارچوب کنترل‌ها و محدودیت‌ها چنان عمل کند که اطمینان حاصل شود که از قدرت حکومتی سوءاستفاده نمی‌شود.

سیاست به مثابه امور عمومی

دومین مفهوم سیاست که مفهوم گسترده‌تری نیز است، آن را به فراسوی عرصه تنگ حکومت می‌برد، و آن را به عرصه «زندگی عمومی» یا «امور عمومی» می‌کشد. به سخن دیگر، تمایز بین «امر سیاسی» و «امر غیرسیاسی»، با تمایز مابین عرصه عمومی زندگی و آنچه می‌توان عرصه خصوصی تعبیرش کرد انطباق می‌یابد. سابقه این دیدگاه درباره سیاست به اثر فیلسوف معروف یونانی، ارسطو، برمی‌گردد. ارسطو در کتاب سیاست، اعلام کرد که «انسان ذاتاً حیوانی سیاسی است»، منظور او از این گفته آن بود که فقط در اجتماع سیاسی است که انسان‌ها می‌توانند «زندگی خوب» داشته باشند. پس بر اساس این دیدگاه، سیاست فعالیت اخلاقی است که به ایجاد «چنین جامعه‌ای» مرتبط است؛ و این همان چیزی است که ارسطو «اریاب علوم» نامید.

اما، کجا باید بین زندگی «عمومی» و زندگی «خصوصی» خط کشید؟ تمایز سنتی بین عرصه عمومی و عرصه خصوصی با تفاوت بین دولت و جامعه مدنی* انطباق دارد. نهادهای دولت (دستگاه حکومت، دادگاه‌ها، پلیس، ارتش، نظام تأمین اجتماعی و مانند آن‌ها) را می‌توان بر این اساس «عمومی» دانست که مسئولیت سازمان‌دهی جمعی زندگی اجتماعی را بر عهده دارند. به علاوه، آن‌ها را با گرفتن مالیات از عموم مردم ایجاد کرده‌اند. در مقابل، جامعه مدنی از چیزی

مفاهیم جامعه مدنی (civil society): اصطلاح جامعه مدنی را به صورت‌های گوناگونی تعریف کرده‌اند. در آغاز به معنای «اجتماع سیاسی» بود، یعنی جامعه‌ای که زیر اقتدار یک دولت و تحت حکومت قانون بود. عموماً بین جامعه مدنی و دولت تفاوت قائل می‌شوند، و این اصطلاح برای توصیف نهادهایی به کار می‌رود که «خصوصی» اند یعنی مستقل از حکومت‌اند، و افراد برای پیگیری هدف‌های خود آن‌ها را سازمان داده‌اند. بنابراین، اصطلاح «جامعه مدنی» به عرصه گروه‌ها و انجمن‌های خودمختار دلالت دارد: شرکت‌ها، گروه‌های ذینفع، باشگاه‌ها، خانواده‌ها و مانند آن‌ها. اما هگل (نک. ۱۲۹)، بین خانواده و جامعه مدنی تمایز قائل بود و جامعه مدنی را عرصه خودمداری و خودخواهی می‌دانست.

ارسطو (۳۲۲-۳۸۴ پیش از میلاد)

ارسطو، فیلسوف یونانی، شاگرد افلاطون و در دوره نوجوانی اسکندر مقدونی، معلم او بود. ارسطو در ۳۳۵ پیش از میلاد مدرسه فلسفه خود را به نام لیسئوم در آتن گشود. این مدرسه «مکتب مشایی» را پدید آورد و دلیل این نامگذاری تمایل ارسطو به قدم زدن در هنگام تدریس بود. ۲۲ رساله به جا مانده از او، که در قالب یادداشت‌های سخنرانی‌هایش گردآوری شده‌اند، دربرگیرنده موضوعات منطق، فیزیک، متافیزیک، نجوم، هواشناسی، زیست‌شناسی، اخلاق و سیاست‌اند. در سده‌های میانه، آثار ارسطو بنیاد فلسفه اسلامی شد، و سپس در الهیات مسیحی گنجانیده شد. شناخته‌شده‌ترین اثر سیاسی ارسطو سیاست (Politics) است - کتابی که مطالعه‌ای است درباره قانون اساسی آرمانی.

تشکیل شده است که ادمونند برک (Edmund Burke) (نک. ۷۲)، «رسته‌های کوچک» (little platoons) می‌نامید. این‌ها نهادهایی‌اند مانند گروه‌های خانوادگی و خویشاوندی، شرکت‌های خصوصی، اتحادیه‌های کارگری، باشگاه‌ها، گروه‌های اجتماعی و مانند آن‌ها و بر این اساس «خصوصی»‌اند که خود شهروندان آن‌ها را برای تأمین منافع خاص خود ایجاد و هزینه‌اش را فراهم کرده‌اند. این نهادها مانند نهادهایی نیستند که برای جامعه بزرگ‌تر ایجاد شده‌اند. بر پایه این تقسیم‌بندی «عمومی/خصوصی»، سیاست به فعالیت‌های خود دولت و مسئولیت‌هایی که مجموعه‌های عمومی به طور کامل اجرا می‌کنند، محدود است. بنابراین، حوزه‌هایی از زندگی که افراد می‌توانند خودشان اداره‌اش کنند (عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، خانوادگی، شخصی، فرهنگی، هنری، و مانند آن‌ها) آشکارا «غیر سیاسی»‌اند.

نوع دیگری از تقسیم‌بندی «عمومی/خصوصی» را گاه برحسب تمایز بیش‌تر و دقیق‌تر، یعنی تمایز بین «امر سیاسی» و «امر شخصی» تعیین می‌کنند (نمودار ۱.۱). اگرچه می‌توان جامعه مدنی را از دولت متمایز کرد، با این حال، جامعه مدنی شامل طیفی از نهادهاست که در معنای گسترده‌تر «عمومی» به شمار می‌روند و نهادهایی همگانی‌اند، به صورت عمومی کار می‌کنند، و عموم به آن‌ها دسترسی دارند. یکی از پیامدهای مهم این وضع آن است که به‌ویژه با کشاندن اقتصاد از عرصه خصوصی به عرصه عمومی، عقیده ما را نسبت به سیاست، گسترده‌تر می‌کند. از این‌روست که شکلی از سیاست را می‌توان در محل کار نیز دید. با این حال، با این‌که دیدگاه مذکور نهادهایی مانند شرکت‌ها، گروه‌های اجتماعی، باشگاه‌ها و اتحادیه‌های کارگری را «عمومی» می‌داند، دیدگاهی محدود از سیاست تلقی می‌شود. از این منظر، سیاست به کارهای «شخصی» و نهادها مربوط نمی‌شود، و نباید هم بشود. به‌ویژه متفکران فمینیست خاطرنشان کرده‌اند که این دیدگاه دلالت می‌کند به این‌که سیاست، جلوی در خانه کاملاً متوقف می‌شود؛ درون خانواده، در زندگی خانوادگی، یا در روابط شخصی جریان ندارد. برای مثال، این دیدگاه در گرایش سیاستمداران به ایجاد تمایزی آشکار بین برخورد حرفه‌ای و رفتار شخصی یا خانوادگی‌شان، عیان است. آنان با «شخصی» قلمداد کردن، مثلاً، فریب همسر یا بدرفتاری با فرزند، می‌توانند اهمیت سیاسی این‌گونه رفتارها را بر این پایه که ربطی به برخورد آن‌ها با امور عمومی ندارد، انکار کنند.

هانا آرنت (۱۹۰۶-۷۵)

هانا آرنت فیلسوف و نظریه‌پرداز سیاسی آلمانی. او در یک خانواده متوسط یهودی بزرگ شد. در سال ۱۹۳۳ برای فرار از نازیسم، آلمان را ترک کرد، و سرانجام در ایالات متحده آمریکا اقامت گزید، و آثار بزرگ خود را در این کشور نوشت. نوشته‌های گسترده، و حتی غیرمترعارف او تحت تأثیر آگزیستانسیالیسم هایدر (Heidegger) (۱۸۸۹-۱۹۷۶)، و یاسپرس (Jaspers) (۱۸۸۳-۱۹۶۹) بودند؛ او این طرز فکر را «اندیشیدن بدون مانع» توصیف می‌کرد. نوشته‌های معروف او عبارت‌اند از: خاستگاه‌های توتالیترانیسم (The Origins of Totalitarianism) (1951)، وضع بشر (The Human Condition) (1958)، درباره انقلاب (On Revolution) (1963)، و آیشمن در اورشلیم (Eichmann in derusalem) (1963)، که آن را تحقیقی درباره «ابتدال شرارت» توصیف کرد.

عمومی	خصوصی
دولت: دستگاه حکومت	جامعه مدنی: مجموعه‌های خودمختار: شرکت‌ها، اتحادیه‌های کارگری، باشگاه‌ها، خانواده‌ها، و مانند آن‌ها

عمومی	خصوصی
عرضه عمومی: سیاست، تجارت، کار، هنر، فرهنگ و مانند آن‌ها	عرضه شخصی: خانواده و زندگی خانوادگی

نمودار ۱.۱ دو دیدگاه درباره تمایز بخش‌های عمومی/خصوصی

این دیدگاه که سیاست اساساً فعالیت «عمومی» است، دو تصویر مثبت و منفی ایجاد کرده است. در سنتی که خاستگاه آن به دوران ارسطو برمی‌گردد، سیاست دقیقاً به دلیل خصلت «عمومی» خود، فعالیت شریف و روشنگر تلقی شده است. هانا آرنت قاطعانه حامی این موضع بود و در وضع بشر (1958) چنین استدلال کرد که سیاست به دلیل درگیر شدن در تعامل میان شهروندان آزاد و برابر، مهم‌ترین شکل فعالیت بشر است. سیاست به زندگی معنا می‌دهد و یگانه بودن هر فرد را تصدیق می‌کند. نظریه‌پردازهایی مانند ژان ژاک روسو (نک. ۱۱۱) و جان استوارت میل (نک. ۷۱) که مشارکت سیاسی را به‌خودی خود خیر توصیف می‌کردند، به همین نتایج دست یافته بودند. روسو می‌گفت که فقط با مشارکت مستقیم و مستمر همه شهروندان در زندگی سیاسی است که دولت می‌تواند به سوی خیر مشترک، یا آنچه خود او «اراده عمومی» (نک. ۱۱۰) می‌نامید، حرکت کند. به نظر میل، درگیر شدن در امور «عمومی» از این نظر آموزشی است که موجب پیشرفت شخصی، اخلاقی، فکری و ذهنی فرد می‌شود.

اما در مقایسه‌ای جدی، سیاست به مثابه فعالیتی عمومی، صورتی از دخالت ناخواسته نیز تلقی شده است. به‌ویژه نظریه‌پردازهای لیبرال، بر این پایه که زندگی «خصوصی» عرصه‌گزینش، آزادی شخصی و مسئولیت فردی است، برتری جامعه مدنی بر دولت را مطرح کرده‌اند. این برتری با کوشش‌هایی که در راه محدودکردن عرصه «امر سیاسی» شده است آشکارا به اثبات می‌رسد. کوشش‌هایی که معمولاً به شکل آرزوی «دور ماندن سیاست از» فعالیت‌های خصوصی مانند کسب و کار، ورزش و زندگی خانوادگی بیان می‌شود. از این منظر، سیاست بی‌چون و چرا امری ناخوشایند است زیرا مردم را از عمل به آنچه خود برمی‌گزینند باز می‌دارد. برای مثال، سیاست ممکن است در مسائلی مانند چگونگی کار شرکت‌ها، یا در این‌که چگونه و با چه کسی مسابقه دهیم، یا بچه‌های خود را چگونه بزرگ کنیم، دخالت کند.

سیاست به مثابه سازش و اجماع

سومین برداشت از سیاست تا آن حد که به روش تصمیم‌گیری مربوط می‌شود، به عرصه عمل سیاست مربوط نمی‌شود. به‌ویژه، در این برداشت، سیاست ابزاری خاص برای برطرف کردن درگیری تلقی می‌شود: یعنی با سازش، میانجی‌گری و مذاکره، نه با زور یا اعمال قدرت آشکار. وقتی سیاست «هنر ممکن» توصیف می‌شود معنی‌اش همین است. این تعریف از کاربرد روزمره اصطلاح سیاست جدا نشدنی است. برای مثال، وقتی راه‌حل مسئله‌ای راه‌حل «سیاسی» توصیف می‌شود، مبین بحث صلح‌آمیز و میانجی‌گری، و در تقابل با چیزی است که اغلب راه‌حل «نظامی» نام دارد. باز هم ریشه این دیدگاه را در نوشته‌های ارسطو، و به‌ویژه در این باور او دانسته‌اند که آنچه او «پولیتی» نامید، نظام آرمانی حکومت است، چرا که «ترکیبی» است از ویژگی‌های حکومت‌های آریستوکراتیک [اولیگارش] و دموکراتیک (نک. ۲-۴۱). یکی از مهم‌ترین مفسران امروزی این دیدگاه برنارد کریک (Bernard Crick) است. کریک در بررسی کلاسیک خود با نام *دفاع از سیاست* (*In Defence of Politics*) چنین تعریفی از سیاست داد:

سیاست فعالیتی است که از طریق آن منافع متفاوت واحد معینی از حکمرانی، با دادن سهمی از قدرت، که متناسب با اهمیت آن منافع در رفاه و بقای کل اجتماع است، حاصل می‌شود. (Crick, [1962] 2000:21)

از این نظر، پخش گسترده قدرت نکته اصلی سیاست است. کریک با پذیرش ناگزیر بودن درگیری، استدلال کرد که وقتی گروه‌های اجتماعی و شرکت‌ها قدرت به دست می‌آورند باید سازش کنند؛ آن‌ها نمی‌توانند فقط از راه برخورد اقدام کنند. به همین دلیل او سیاست را چنین توصیف کرد: «آن راه‌حل مسئله نظم که سازش را می‌پذیرد نه خشونت و اعمال زور را» (Crick, 30). این نظر درباره سیاست تعهد عمیق به اصول لیبرالی-عقل‌گرا را نشان می‌دهد؛ مبتنی بر ایمانی راسخ به کارایی

بحث و مذاکره، و نیز به این باور است که مشخصه جامعه اجماع* است نه درگیری سازش‌ناپذیر. به سخن دیگر، اختلاف‌نظرهای موجود را می‌توان بدون توسل به تهدید و خشونت رفع کرد. با این حال، منتقدان خاطر نشان می‌کنند که برداشت کریک از سیاست بسیار متمایل به شکلی از سیاست است که در دموکراسی‌های پلورالیستی غرب دیده می‌شود: در واقع، او سیاست را با گزینش انتخاباتی و رقابت حزبی معادل می‌داند. در نتیجه، الگوی او مثلاً درباره دولت‌های تک‌حزبی یا رژیم‌های نظامی اطلاعات چندانی به ما نمی‌دهد.

این نظر درباره سیاست بی‌تردید ویژگی‌ای مثبت دارد. سیاست به یقین راه حلی اوتوپیایی نیست (سازش بدان معناست که همه طرف‌ها امتیازهایی به دست می‌آورند، و درعین حال هیچ طرفی به طور کامل راضی نیست)، اما بی‌تردید سیاست نسبت به راه‌های دیگر، یعنی خونریزی و وحشیگری اولویت دارد. در این معنا، سیاست را می‌توان نیرویی متمدن و تمدن‌ساز دانست. باید مردم را تشویق کرد که سیاست را فعالیتی محترم بشمارند، و آماده باشند در حیات سیاسی جامعه خودشان مشارکت کنند. با این حال، کریک سیاست را فعالیتی همواره در حال ستیز و اغلب مورد غفلت می‌دید. او «خواست رسیدن به قطعیت به هر قیمت» را دشمن اصلی سیاست می‌داند، و هشدار می‌داد که این دشمنی به چند صورت نمایان شده است، از جمله در قالب تأثیر فریبنده ایدئولوژی‌های سیاسی، ایمان کورکورانه به دموکراسی، تأثیر ناسیونالیسم افراطی، و در تعهد علم به آشکارسازی حقیقت عینی.

سیاست به مثابه قدرت

چهارمین تعریف سیاست هم گسترده‌ترین آن‌هاست و هم رادیکال‌ترین‌شان. این دیدگاه، به جای این‌که سیاست را به عرصه خاصی (حکومت، دولت یا عرصه «عمومی») محدود کند، آن را در همه فعالیت‌های اجتماعی و در هر گوشه و کنار زندگی انسان دخیل می‌داند. به گفته آدریان لغتویچ (Adrian Leftwich) در کتاب *سیاست چیست؟ فعالیت سیاسی و بررسی آن (What is Politics? The Activity and Its Study, 1984:64)*، «سیاست در کانون همه فعالیت‌های جمعی اجتماعی، رسمی یا غیر رسمی، عمومی و خصوصی، در همه گروه‌ها، نهادها، و جوامع قرار دارد». در این معنا،

مفاهیم **اجماع (consensus):** اصطلاح اجماع به معنای توافق است، اما به طور معمول به توافقی خاص گفته می‌شود. نخست، به توافقی گسترده دلالت می‌کند که عده زیادی از افراد و گروه‌ها شرایط آن را پذیرفته‌اند. دوم، به توافقی دلالت می‌کند که درباره اصول بنیادی و زیربنایی باشد، نه درباره توافقی جزئی یا عین به عین. به سخن دیگر، اجماع نرسیدن به توافق بر سر موضوع‌های مورد تأکید یا جزئی را روا می‌داند. اصطلاح «سیاست اجماع» در دو معنا به کار می‌رود. اجماع روشی گرایش به اتخاذ تصمیم‌ها از راه مشورت و چانه زدن، خواه بین حزب‌های سیاسی یا بین حکومت و صاحبان شرکت‌های بزرگ است. اجماع اساسی همپوشانی مواضع ایدئولوژیک دو یا چند حزب سیاسی است، که در توافق آن‌ها بر سر هدف‌های بنیادی سیاسی بازتاب می‌یابد. دو مثال عبارت‌اند از اجماع سوسیال-دموکراسی بریتانیا پس از سال ۱۹۴۵، و اجماع جامعه-بازار در آلمان.

سیاست در تمام سطوح تعامل اجتماعی در کار است؛ آن را می‌توان همان قدر درون خانواده‌ها و میان گروه‌های کوچک دوستان دید که میان کشورها و در صحنه جهانی. اما چه چیزی در فعالیت سیاسی متمایز است؟ چه چیزی سیاست را از هر شکل دیگر رفتار اجتماعی مشخص می‌کند؟ سیاست، در گسترده‌ترین معنا، با تولید، توزیع و استفاده از منابع مالی در جریان حیات اجتماعی سروکار دارد. در اصل، سیاست قدرت است: توانایی دست یافتن به نتیجه مطلوب از هر راه ممکن. این عقیده در عنوان کتاب هارولد لاسول (Harold Lasswell) *سیاست: چه کسی چه چیزی را، کی، و چگونه به دست می‌آورد* (1936) *Politics: Who Gets What, When, How?* به دقت خلاصه شده است. از این منظر، سیاست درباره تنوع و اختلاف است، اما عنصر اصلی این اختلاف کمبود منابع است: یعنی واقعیت ساده که نیازها و خواست‌های انسان بیکران است، اما منابع موجود برای برآوردن آن‌ها همیشه محدود است. بنابراین، سیاست را می‌توان مبارزه برای دست یافتن به منابع کمیاب، و قدرت را وسیله پیشبرد این مبارزه دانست.

شناخت بیش‌تر ...

«صورت‌های» قدرت

هرجا الف، ب را وامی‌دارد تا کاری انجام دهد که در غیر این صورت ب آن کار را انجام نمی‌داد، می‌توان گفت قدرت اعمال شده است. اما الف از راه‌های گوناگون می‌تواند بر ب تأثیر بگذارد؛ و این اجازه می‌دهد که ابعاد یا «صور» مختلف قدرت را تشخیص دهیم:

- قدرت به‌مثابه تصمیم‌گیری: این صورت قدرت کنش‌های آگاهانه‌ای را در برمی‌گیرد که به روشی بر محتوای تصمیم‌ها اثر می‌گذارد. شرح کلاسیک این شکل قدرت را می‌توان در کتاب رابرت دال (Robert Dahl) به نام *چه کسی حکومت می‌کند؟ دموکراسی و قدرت در شهری امریکایی* * (1961)، یافت که در آن نویسنده با تحلیل تصمیم‌ها در پرتو ترجیحات شناخته‌شده عوامل درگیر، درباره این‌که چه کسی قدرت دارد داوری می‌کند. با این حال، به راه‌های گوناگون می‌توان بر این تصمیم‌ها اثر گذاشت. کیت بولدینگ (Keith Boulding) در کتاب *سه چهره قدرت* * (1989)، میان استفاده از زور یا ارباب (چماق)، مبادله‌های پرباری که سود متقابل از آن‌ها حاصل می‌شود (معامله)، و ایجاد تکلیف، وفاداری و تعهد (مهربانی) فرق گذاشت.
- قدرت به‌مثابه تعیین دستور کار: دومین صورت قدرت، که باکراک (Backrach) و باراتز (Baratz, 1962) آن را مطرح کردند، توانایی جلوگیری از تصمیم‌گیری یا در واقع، تصمیم گرفتن برای «تصمیم نگرفتن» است. این قدرت در برگیرنده توانایی تعیین یا کنترل دستور کار سیاسی است که از این راه در وهله نخست از مطرح شدن موضوع‌ها یا پیشنهادها جلوگیری می‌شود. برای مثال، شرکت‌های خصوصی ممکن است هم با اقداماتی برای لغو قانون پیشنهادی حمایت از مصرف‌کنندگان (صورت نخست قدرت) و هم با